

این هنوز از نتایج سحر است

نگاهی به شعر استاد محمدعلی دادور (فرهاد)

عباس کیقبادی

شاعر و منتقد ادبی

اصفهان از دیرباز گنجوری بوده است که در خزانه خویش گوهرهای بی‌بدیلی پرورده که هر یک در هنر این مرزوبوم درّی شاهوارند، اما این گنجور، خزانه‌اش را بر همگان نگشوده و فقط گوهرشناسان اهل نظر را بدان راه داده است تا هر یک سزاوار دانش و بینش خود از این خزانه مکثوم توشه‌ای برگیرند.

این قانون درباره هنرمندان این دیار نیز صادق است که بی‌های و هوی، در خلوت خود گوهر هنر سفته‌اند و آن را از دیده ناهلان نهفته‌اند و این ماجرا تا امروز نیز باقی است.

حالا این عزلت‌گزینی در چنین روزگاری که هر که های و هوییش بیشتر باشد - اگرچه طبل میان تهی - آوازه‌اش بیشتر، نمی‌دانم تا کجا نیکوست و تا کجا نکوهیده؟!

بی‌گمان یکی از سرآمدان شعر این روزگار و این دیار استاد محمدعلی دادور (فرهاد) است که نه تنها اصفهان که ایران به داشتنش می‌بالد و بیش از نیم قرن است که آثار قلم او ادبیات ما را زینت می‌دهد.

بنا بر قول معروف، شایسته و بایسته است تا معرفّ اجلی از معرفّ باشد، اما اینکه بنده عهده‌دار نگارش این سطور شدم را نمی‌دانم پای خوش‌اقبالی خود بگذارم یا پای شوخی روزگار؟

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند

درباره فرهاد و شعر او سخن گفتن مجال می‌خواهد به وسعت آثار خود استاد که در این مختصر، نه زمان و نه دانش من این مجال را فراهم می‌آورد، اما از آنجا که آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید، می‌کوشم تا در اندازه مجال اندک، نکاتی هر چند کوتاه و هر چند ناقص از دریافت‌های خود از استاد و شعر او را در این سطور به دست دهم.

شناخت شخصیت و شعر فرهاد یک فرایند دو سویه است که هر یک بدون دیگری ممکن نیست و در عین حال شناخت هر کدام، به شناخت دیگری منجر خواهد شد. فرهاد شخصیتی است که مهمترین دغدغه‌اش چه در زندگی و چه در شعر، آزادی و عدالتخواهی است.

آنگاه که به او و شعر او می‌نگری، قلعه‌ای باشکوه را می‌بینی با برج و بارویی برافراشته که نفوذ به آن اگر نگویم محال، در نگاه نخست دشوار می‌نماید و حتی در تماشای این عظمت کلاه از سر بیننده می‌افتد، اما وقتی در شخصیت و شعر او درنگ می‌کنی و کلید این قلعه روپین را می‌یابی، در نگارستانی قدم می‌نهی که سرشار از مهر است و زیبایی. کلید انس با او صداقت است و کلید انس با شعر او دانش و تعمق.

محمدعلی دادور (فرهاد)، تاریخ خواننده و ادبیات تدریس کرده است یا بهتر بگویم تاریخ و ادبیات، تاریخ ادبیات و ادبیات تاریخی را در هم آمیخته و این امتزاج، از تاریخ که سراسر عبرت است و ادبیات که بیان زیبای این عبرت‌ها و تجربه‌ها، شعر او را به اثری فاخر و در عین حال بدیع مبدل ساخته است.

آن هنگام که قصیده می‌سراید، بوی جوی مولیان را، ناله حصار نای را، استادی فرخی را، خردورزی و سختگی سخن تبعیدی یمگان را، تصویرها و توصیف‌های منوچهری را و ترکیب‌سازی و نوآوری خاقانی را به تماشا می‌نشیند؛ در حالی که شعر او همه آنها هست و در عین حال آفریده‌ای است نو که هیچ‌کدام نیست. فرزندی نژاده است که از همه آباء خود میراث گرانسنگ آنها را با خود دارد و تکرار آنها نیست. فرهاد بالذات، شاعری قصیده‌سراست و آنان که دستی بر آتش شعر دارند، می‌دانند که سرودن قصیده کاری است کارستان که از دیرباز غایت آمال شاعران بلکه دلیل شاعری ایشان بوده، حتی امروز هم نام‌آوران شعر نو کوشیده‌اند تا طبع خویش را در آن بیازمایند و به قول شاعر زمستان:

گاهی امید نیز تواند که پنجه‌ای با احمدبن قوص بن احمد کند همی

به هر روی، از میان شاعران معاصر جز عده‌ای اندک در قصیده‌سرایی نه جدی بوده‌اند و نه موفق و استاد فرهاد از زمره ایشان بلکه از سرآمدن آنهاست.

در قصیده فرهاد هر چند بن‌مایه‌های قصیده کهن برجاست، اما ساختاری نو یافته است. قصیده دیگر به تشبیب و مدح و تخلص و شریطه تقسیم نمی‌شود و سراپای آن پیکری است که همه اعضای آن پیکر با هم در پیوند و تعامل‌اند.

فرهاد حتی در موضوع نیز از همان موضوعات کهن قصیده بهره می‌گیرد؛ مانند: مدح، وصف، هجا، بث و شکوی... اما نگاهی دیگرگون به آنها دارد. اگر مدح می‌گوید، مدح فرهنگ و آزادی و مرادنگی است و اگر هجا می‌گوید، هجو یک نگرش ناصواب است نه هجو یک فرد.

او اگرچه می‌خروشد و سیلی می‌زند، اما در پس این خشم و خروش، مصلحتی اجتماعی

ایستاده که جز آگاهی و بیداری و اصلاح جامعه، مرادی ندارد. برای نمونه ابیاتی از قصیدهٔ سلاح کلک از مجموعهٔ *کودکان صاعقه* را ذکر می‌کنم:

خون دلم ز دیده به دامان چه می‌کنید؟ چون شمع، آتشم به گریبان چه می‌کنید؟
طاووس می‌شوید شکالان خَم رنگ با فیض شرم‌گستر باران چه می‌کنید؟
در کیش من هجای کسان کفر بود و هست بازم ز کینه رخنه در ایمان چه می‌کنید؟

اگر در بیت دوم توجه کنیم، درمی‌یابیم که شاعر در اوج ایجاز، داستان شغال و خم رنگری را می‌آورد و با این تلمیح، تمامی داستان را برای مخاطب باز می‌آفریند و اگر به ترکیب متناقض‌نمای «فیض شرم‌گستر باران» بنگریم، هنر شاعر تا حد شگفتی ما را مجذوب می‌کند چرا که باران، مظهر فیض و فیض مایهٔ روشنی و رحمت است. حال آنکه اینجا باران مایهٔ گسترش شرم می‌شود، در حالی که این شرم برای شغال آلوده به رنگ ریاست و شرم‌گستری باران، عین رحمت است.

از دیگر نکاتی که زبان را از مرز روزمرگی و گفتار معمول به ساحت غیرمعمول و ادبی وارد می‌کند، کنایه است، چرا که در کنایه معنای ظاهر، مراد گوینده نیست بلکه معنای دور و نهفته‌ای را مدنظر دارد و همین امر باعث لایه‌مندی کلام می‌شود. بعد کنایی زبان در شعر معاصر بسیار کم‌رنگ شده و شاعرانی که می‌توان گاه، مواردی اندک از کنایه را در سخنشان یافت، شاید به تعداد انگشتان یک دست هم نرسند. حال آنکه شعر فرهاد سرشار است از کنایه‌های گوناگون تا آنجا که شعری را در هیچ یک از مجموعه‌های او نمی‌توان یافت که از کنایه تهی باشد و این خود زائیدهٔ چند عامل است از آن جمله: تسلط او بر پیشینهٔ متون نظم و نثر پارسی و دیگر آشنایی بی‌بدیل او با فرهنگ عامه است، چرا که بیشتر کنایه‌ها از کوچه و بازار به زبان ادبی راه می‌یابند، برای نمونه کنایهٔ عامیانهٔ روی دیوار کسی، یادگاری نوشتن که از بیان کوچه مستقیم به شعر فرهاد رفته، اما در فضای شعر و جامعهٔ ادبی بر تن می‌کند، در این بیت زیبا از مجموعهٔ *کودکان صاعقه*؛
ز اهل کوچهٔ رندی من آن نی‌ام که کسی به یادگار نویسد خطی به دیوارم

به قول خود استاد، شاعر می‌بایست دوگونه جامه داشته باشد. یکی، جامهٔ فاخر شاعری و استادی که با آن به محافل ادبی و علمی پا می‌نهد و دیگر جامهٔ رندی که با آن در میان اقشار مختلف جامعه می‌گردد، زندگی می‌کند و تجربه می‌اندوزد و همین جامهٔ رندی فرهاد است که او را تا این حد با کنایات و اصطلاحات و فرهنگ عامه آشنا کرده و عامل دیگر رشد و بالیدن او در شهر اصفهان است که از دیرباز، بی‌گمان کنایی‌ترین زبان این مرز و بوم را دارد.

اگر بخواهیم کنایه را در شعر استاد بررسی کنیم، مقالی و مقاله‌ای منفصل می‌طلبد که اگر توفیق، رفیق نگارنده گردد در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت، اما در این مختصر به بیان چند نمونه از مجموعهٔ *آواز ققنوس* بسنده می‌کنم.



عباس کیقبادی همراه محمدعلی دادور

صفحة ۱۵ بیت دوم:

گلوئی نغمه به آهنگ شوق، ساز کنیم زمان نو شدن این سرود تکراری است

ساز کردن: کنایه از آماده و به سامان کردن

نکته جالب توجه آن است که شاعر علاوه بر استفاده از کنایه با همنشین کردن واژگان نغمه، گلو، آهنگ، سرود و تکرار، معنای ساز (وسیله نواختن موسیقی) را نیز به ذهن می‌آورد و ایهام تناسب زیبایی را نیز در بیت، ایجاد می‌کند.

صفحة ۱۷ بیت مطلع:

گر عیادت آمدی بار از دلم بردار، مرگ استخوان در زخم بیش از این مرا مگذار، مرگ

بار از دل برداشتن: کنایه از به آسودگی رساندن و شاد کردن

استخوان در زخم گذاشتن: کنایه از بلا تکلیف گذاشتن

در این بیت نیز به آسودگی و شادی رسیدن به دست مرگ، علاوه بر داشتن کنایه، مفهومی متناقض‌نما نیز در خود دارد که مرگ به‌عنوان غم‌آورترین پدیده هستی باعث شادی می‌شود. همچنین در مصرع دوم تناسب واژگان استخوان، زخم و مرگ از یک‌سو و از دیگر سو بیان مفهوم ساده‌ای مانند اینکه مرا بکش! اما با استفاده از کنایه، کلام را از مرز معمول به ساحت شعر وارد می‌کند.

صفحة ۲۰، بیت ششم:

نیست یک بیت که ناخن به دل غم بزند تا در این حلقه افسرده گهی مست شوم

ناخن به دل زدن: کنایه از تأثیر گذاشتن

بیتی نیست که ناخن به دل بزند: بیتی نیست که مرا تحت تأثیر قرار بدهد.
در این بیت نیز شاعر علاوه بر کنایه از استعارهٔ مکنیه و تشخیص، بهره می‌گیرد و بیت شعر
شخصیت انسانی پیدا کرده و به دل ناخن می‌زند.

صفحهٔ ۲۴ بیت مطلع:

رند سر خرج کله کرده چوما بسیار است پیر تردامن پاکیزه قبا بسیار است

سر خرج کله کردن: کنایه از اصل را فدای فرع کردن

تردامن: کنایه از گناهکار

در مصرع نخست کنایهٔ سر خرج کله کردن بر پایهٔ قیاس از روی کنایهٔ عامیانهٔ آفتابه خرج
لحیم کردن، توسط شاعر ساخته شده و نکتهٔ شگفت آن، در اینجاست که غالباً زیبایی کنایه در
آن است که عیناً همان‌گونه که در محاوره گفته می‌شود، در شعر هم به کار رود، اما در اینجا
کنایهٔ عامیانه آن‌قدر استادانه جامهٔ ادبی می‌پوشد که در عین حفظ فضا و مفهوم خویش از جنس
واژگان و بافت کلام فرهاد می‌شود.

در مصرع دوم نیز ترکیب اضافی تردامن پاکیزه قبا، پارادوکس زیبایی آفریده است.

صفحهٔ ۲۱۸ بیت سوم:

با گونه‌های سوخته از شوره‌زار اشک خون در دل شقایق سیراب کرده‌ایم

خون در دل کسی کردن: کنایه از آزرده شدن و به حسد واداشتن

در این بیت، شعر با آوردن کنایهٔ خون در دل شقایق کرده‌ایم، به معنای آنکه شقایق را به
حسد واداشته‌ایم، تشبیه تفضیلی ساخته که با آن خود را در سوختگی از شقایق فراتر می‌برد و
همچنین تصویر زیبایی از خونین‌دلی و سرخ‌نامی شقایق و همچنین سوختگی و داغی را که بر
گلبرگ آن هست نیز می‌آفریند و این همه فقط با آوردن همان کنایه اتفاق می‌افتد.

این تنیدگی لفظ و معنا و طرز چینش و به‌کارگیری واژگان همان است که فرهاد آن را
مهندسی کلام می‌نامد و در شعر او گاه تا مرز اعجاز پیش می‌رود.

از دیگر صنایعی که باعث تأویل‌پذیری و لایه‌مندی شعر می‌شود، ایهام است که با بررسی و
تعمق در شعر فرهاد می‌توان گفت پس از حافظ، در ادب پارسی شاعر دیگری تا این حد از انواع
ایهام در شعر خود بهره‌نجمسته است؛ چنانکه در برخی موارد ایهام در شعر فرهاد از دو معنا فراتر
رفته و تبدیل به فراایهام می‌شود.

آنان که با شعر فرهاد از سویی و شخصیت‌نگارنده از دیگر سو آشنایی دارند، گواهی خواهند
داد که این سخن فقط از سر شیفتگی و ارادت نیست که کاملاً منطبق با واقعیت شعر استاد است،
اما بررسی آن و آوردن شاهد مثال‌ها و نمونه‌های شعری آن مجال گسترده‌تر می‌خواهد و در اینجا

به همین اشاره بسنده کرده و از دوستان شاعر و ادیب و دانشمند عزیزم که اهل تحقیق و تتبع اند و در این عرصه از بنده سزاوارترند، می‌خواهم تا ابعاد گوناگون شعر او را به کاوش و بررسی بنشینند. از دیگر نکات شگفت‌انگیز در مورد فرهاد آن است که معمولاً هر شاعری در یکی از قالب شعری موفق‌تر است، در حالی که او تقریباً در همه قالب‌ها طبع را آزموده و شگفتا که در اغلب آنها اگر نگویم بی‌نظیر، کم‌نظیر است. دو مجموعه غزل: *بی‌بهار شکفتن* و *آواز ققنوس*؛ دو مثنوی بلند: *پرواز در توفان* و *آواز قرن* و مجموعه قصاید *کودکان صاعقه* و مجموعه دوبیتی‌ها و رباعی‌ها و چارپاره‌ها با نام «برای همه چیز» که تازه منتشر شده است و این همه بخشی از آثار اوست و بیش از اینها آماده چاپ است و تازه این هنوز از نتایج سحر است!

فرهاد در عین حفظ ویژگی‌های شخصی خود که همانا فخامت زبان، بهره‌گیری از زبان کنایی، استفاده از اساطیر و تمثیل‌ها، به خدمت گرفتن موسیقی درونی و بیرونی است، در هر قالبی فضای تازه‌ای را که متناسب با آن قالب است، می‌آفریند. مثلاً در غزل، فضا عاشقانه و گاه اجتماعی-فلسفی است، در چارپاره فضا، روایی و تصویری و... برای آشنایی با این تفاوت‌ها ابیاتی از غزل «رود ستاره» از مجموعه *بی‌بهار شکفتن* را می‌آورم:

آغوش تو یا مخمل ناز چمن است این؟	رخسار تو یا برگ گل نسترن است این؟
در پیرهن تور تو خورشید دمیده است	یارود ستاره است و به شب خنده زن است این؟
اندام تو یا شاخ بلورین شکوفه	یا خرمن ناز و سمن و یاسمن است این؟
در اطلس گل‌باف، نهان اطلسی نور	یا روح بهار است که در پیرهن است این؟

برای فرهاد، نخست معنا اهمیت دارد و پس از آن واژه‌ها و تصاویری که آن معنا را به زیباترین وجه برای مخاطب به تجسم درآورند. در اینجا از سخن خود استاد بهره می‌گیرم که همیشه می‌گوید: «بایست به واژه‌ها منشوری نگاه کرد». یعنی واژه‌ها باید از ابعاد گوناگون موسیقایی، معنایی و تناسب و... با هم پیوندی ناگسستنی داشته باشند و استاد از این پیوند به مهندسی کلام تعبیر می‌کند که چیزی بسیار فراتر از مراعات نظیر، تناسب، هماهنگی و چیزهایی از این دست است و به‌راستی که فرهاد در مهندسی شعر خود آن‌قدر به کمال رسیده است که گاه درک این پیوندها، خوانش چندباره و آن هم دقیق و با تأمل می‌طلبد و هر بار مخاطب با کشف یکی از این پیوندها غرق در لذت می‌شود. باز هم برای آشنایی مضاعف با تفاوت‌ها در شعر فرهاد به ابیاتی از یکی از چارپاره‌هایش اشاره می‌کنم:

در استقامت همه‌گیر فقر
در فصل‌های لاغر عربانی
در برکه‌های راکد خون ماندند
با یاد روزهای فراوانی

تا عاقبت جنین نهنگی را
در مزرع بکارت یک ماهی
با دست‌های خسته نشا کردند
بی‌خارخار باور آگاهی

در همین چارپاره می‌توان تنها و تنها بند دوم را بارها و بارها خواند و هر بار لایه‌ای تازه را شناخت و لذتی دوچندان و صدچندان برد، وقتی از پیوندهای چند سویه‌ واژگان در شعر سخن می‌گویم، مصداقش را در همین بند می‌توان دید. پیوند واژه‌های جنین و بکارت از سویی، نهنگ و ماهی از دیگر سو، مزرع با دست‌های خسته و نشا کردن و همین‌طور واژه‌ خارخار که به معنای وسوسه است، اما در همنشینی با مزرعه معنای خار و در همنشینی با ماهی معنای تیغ‌ماهی را نیز به ذهن آورده، ایهام تناسبی شگفت می‌سازد و خود تصویر کاشتن جنین نهنگ درون ماهی که به دلیل فضای استعاری آن می‌تواند برای مخاطبان گوناگون تأویل‌های متفاوت ایجاد کند. در پایان از کوتاهی دست خویش در چیدن نوبرانه‌های شعر فرهاد، عذر می‌خواهم که دست ما کوتاه و خرما بر نخیل و به پاس محبت‌های بی‌دریغ استاد محمدعلی دادور (فرهاد) غزلی را که به ایشان تقدیم کرده‌ام، می‌آورم (صفحه ۱۸۱) و امیدوارم سایه‌ استاد و شعر استاد بر سر ادبیات این مرز و بوم مستدام بماند.

آذرماه ۱۳۹۷